

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه، المتجره الحادیه و اعزیه

مؤلف عماد الدین شیخ عبداللطیف سرود

شماره ثبت کتاب

موضوع

۲۱۲۲۶۰

شماره اختصاصی (۷۷) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

کتابخانه تخصصی  
غلامحسین - سرود

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

کتاب مجموعه: المسجود الاولیه و اغزیه

شماره ثبت کتاب

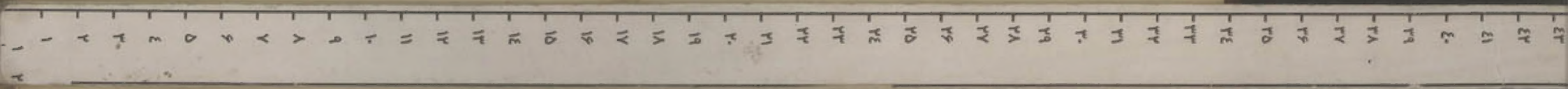
مؤلف عمار الدین شیخ عبداللطیف و...

۲۱۲۲۶۰

موضوع

شماره اختصاصی (۷۷) از کتب اهدائی: غلامحسین سرود

کتابخانه شخصی  
غلامحسین - سرود

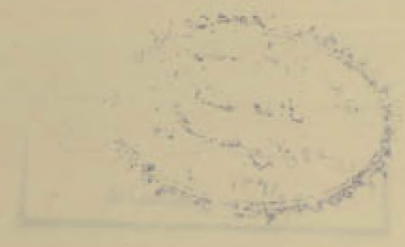




۷۷  
۲۱۲۲۶۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
تاریخ ثبت کتاب: ...  
شماره ثبت کتاب: ...  
تاریخ ثبت سند: ...  
شماره ثبت سند: ...





بسم الله الرحمن الرحيم

پس دستایش خدای را که قدرت کامله خویش اجناس موجودات ممکنه را از کم عدم بصری  
وجود آورد و نوع انسان را بگویم در شرف عقل و علم شرف و کرم که در برابر مخلوقات  
پادشاه و امیر گردانید چنانکه فرموده و تقدیر کنایه ای آدم و حوا را در جوار غایت آید  
و حصول انبیا در جابت سعادت که است نموده و فضایل اخلاق و اعمال خیرین ساخت  
و گویم که بقون الله بقون اولئک المقرون لا خوف علیهم ولا هم یحزنون نعمت صفت  
ایشان گردانید و بعضی را بر اسطه ثابت نفس اماره و نیسان از مبداء اصلی در پیدا نمود  
که در آن در پیش ساخته بل شقاوت بر وجه ایشان کشید و بکس ذلیل اخلاق چه بچند  
و اگر داند و در میل و داند اندر ایشان پند چنانکه فرمود و غرض قائل آن عرض کردی که در دنیا

و بخشود بر مائمه اعمی و جانی دیگر فرموده نسوا الله فانکم سحابه ما غلم شانه و صد هر دران  
صلوات سحبات زکات بر ذات مطهره در روح مقدس سر کائنات و خلاصه  
موجودات و منبع سعادت ابی القاسم محمد الهی **شهر** محمد کاصل هستی شد و جودش  
جهان کردی زش درون جودش بر لب و احباب و شامع ادا و صلوات و تحتی که ابدان  
بستاد و تعاقب لیل و نهار پر بسته باشد و نیم آن بر بری آهوی تا نرسین کرد آن  
و لکنه یکلون علی انبیای ایهما الدین آمنوا صلوا علیه و آله و سلموا **اما بعد** جزن حضرت  
و ارباب مطلق جل صلابه و عزم ناله محرابین اوراق را در فتن بساط برسی میر کبر عالم عادل فی  
الظلم هر دایره ابرامیری که فطرت سلیم نه پس مستقیم در رضا فضل و دانش از افضل زمان که در  
اوقات داد و تحصیل علوم و تحقیق آن صرف داشته اند و تعصب است بر برده گویم الا خدای  
که بر جود و فضایل محمود که در آباء و اجداد کرام و مولی و شایع عظم قدس الله از جهتم میراث  
فضایل علیه و علیه جمیع کعبه خرمی که در دفع و قایع و در حوائث بهیچ وجه منفع و ممنوع







عقل حکمت نیست و نشان حیوانات و بهایند قسم سیم آنکه در عقل حکمت نیست  
 طبیعت و شهوت نیست چون حمادات و نباتات قسم چهارم آنکه در عقل حکمت  
 و همچنین طبیعت و شهوت است چون در این اثر فیه اسم الله است و اصل افراد  
 و انحصار این قسم حضرت رسالت است صلی الله علیه و سلم و مقصود از آنجا که این ظهور  
 عالین وجود این قسم بود که لولا که لغت الافلاک نفس انسان فی مانند چرایی  
 که با وجود نور الهام از دستان و سواس خالی نیست چنانکه در اخبار آمده که حضرت  
 تعالی در تقدس بر طرف راست دل فرشته آفرید نام او الهام و فرشته بر طرف  
 چپ نام او دوسواس پس هرگاه که نفس انسان فی متابعت الهام کند دوسواس ضعیف شود  
 و چون متابعت دوسواس کند الهام ضعیف شود این معنی اشارت بآنچه چون آدمی را  
 بر طبیعت و شهوت غالب شود و کتاب سعادت و اعمال حسنت از دوا و سودا  
 یکی متعکف گشته متعقبت جادید کرد و چنانکه فرمود و غررنا و اما من خاف مقام ربی  
 انفس علی الهوی فان الخبیثه هی المادی و چون بدین مقام رسید قرب و بجزرت فیض  
 قانازیا و دیگر دنیا بغایت رسد که ندای یا ایها النفس الطمعه ارجی المارک با ضمه ضمه  
 فادخل فی جنادی و ادخل فی جنسی کوشش بپوشش استماع کند و حجاب بند از پیش نظر بخواسته

مطلوب نفسی و مجرب تحقیق را هم آنکه شش مندرجین اقرب الیه من جبل الوریثه در یاد پر  
 و از خود را بنور محبت احراق کرده و فانی مطلق گشته بحضرت حق بی کرد و در زندگانی جادید  
 باشد بر تمام این حالت مشغول گردد و **دوم** مدتی بایر بیکشیم خود تحقیق نماید و بدوم و چون  
 سالک راه حق را از حال دست دهد بمقام فحیدر رسیده باشد و اگر نفع و با طبیعت و شهوت  
 بر عقل حکمت غلبه کند و دوسواس بر الهام ستری شود و قضیه متعکس گشته در ملکات برهانی  
 منقطع گردد و بکمال مرتبه اوار تر به حیوانات است تر شود چنانکه در کلام مجید آمده اول ملک الهام علی  
 اصل و اول ملک هم الفاضلین و از آنجا است که حضرت مصطفی علیه و آله و سلم فرمود و الله یا من علیه  
 این و تبارک و تعالی جمله را تو فین خبر سعادت رفیع گرداناد و چون از تعریف حکمت فارغ شدیم  
 کنیم در تقسیم آن در چون علم حکمت و دانش موجود است و موجودات بر دو قسم یکی آنچه جزو آن  
 موجودات بر حرکات ارادی است و طبیعت و شهوت و دوسواس و دوسواس و دوسواس و دوسواس  
 و کثرت خبر با دوم آنچه وجود آن منوط بتبدیر بقدرت است و چون احوال و افعال شری پس  
 علم موجودات بر دو قسم است یکی علم اسم ال و از حکمت نظری خوانند و دیگر علم قسم دوم و از حکمت  
 عملی خوانند و علم عملی در عبادت اول نموده شود و الله انور سب







اصول حکمت ریاضی چهار قسم است چنانکه درین جدول مموده می شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سیم	قسم چهارم
علم عدد و درین علم اجزای انواع عدد و خواص آن و حال نسبت بعضی اعداد بعضی معلوم شود و بعضی تولد بعضی اعداد از بعضی	علم هندسه درین علم اوضاع خط و سطح و اجزای و حال نسبت بعضی اعداد بعضی معلوم شود و بعضی تولد بعضی اعداد از بعضی	علم جبریات درین علم اجزای علم و احوال و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم	علم نجومی درین علم اوضاع اجزای علم و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم
علم تبارک نه است	علم تبارک نه است	علم تبارک نه است	علم تبارک نه است

فروع حکمت الهی چهار قسم است چنانکه درین جدول مموده می شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سیم	قسم چهارم
علم جبریات درین علم اجزای علم و احوال و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم	علم هندسه درین علم اوضاع خط و سطح و اجزای و حال نسبت بعضی اعداد بعضی معلوم شود و بعضی تولد بعضی اعداد از بعضی	علم جبریات درین علم اجزای علم و احوال و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم	علم نجومی درین علم اوضاع اجزای علم و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم
علم تبارک نه است	علم تبارک نه است	علم تبارک نه است	علم تبارک نه است

اصول

اصول حکمت طبیعی شش قسم است چنانکه درین جدول مموده می شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سیم	قسم چهارم
در امور طبیعی اجزای علم اجزای علم و احوال و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم	در شناختن اجزای علم اجزای علم و احوال و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم	در امور طبیعی اجزای علم اجزای علم و احوال و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم	در امور طبیعی اجزای علم اجزای علم و احوال و احوال و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم و بعضی نسبت بعضی معلوم
علم تبارک نه است	علم تبارک نه است	علم تبارک نه است	علم تبارک نه است

اصول



فروع حکمت طبیعی هفت قسم است چنانکه درین جدول مودومی شود

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم	علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم	علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم	علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم
علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم	علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم	علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم	علم غرض درین علم شناختن سادگی بدن انسان است و احوال و اخت و مرض و اسباب و درون تا بنیاد حفظ و دفع مرض و بهترین کتاب درین علم قانون شیخ ابو علی سینا است که در این علم غرض درین علم

چون فارغ شدیم از تقسیم تعریف حکمت نظریه شروع کنیم در تعریف تقسیم علمی که است  
جمع علوم است درک کنند. انسان بحقایق و کما در اندازد از سهو و غلط در بحث در و است  
در این نمایند. راستی و دورستی و آنچه که شخصی که در و در گویا یا مرسته باشد تا در  
افتد که در و تواند را بشید شخصی که علم منطق یا مرسته باشد و بلکه خسته تحقیق علوم و  
کمال یافته اند که پس بر طایب علم حکمت واجب است اولاً که علم منطق را که بداند  
و بنوعی ملکه سازد که هرگاه که خواهد استعمال تواند کرد و بی آنکه در اختصاص و استعمال  
حجت افتد چه اگر چنین باشد فایده دهد و تعریف چنین کرد تا آنکه منطق الی است قانونیه که  
و این است از خط و فکر یعنی منطق قاعده چند است که هر کس که آن قاعده با وسایلها بداند  
و ضبط نماید و ملکه سازد و هر فکر که در نماید بنابرین این قواعد بنجد و در و است فایده و در آن خط و فکر  
و حاصل آن ثواب بود و در آنکه علم منطق در است حکمت و افضل است با خارج فضیلت و حسن  
ازیرا که از حد و غیر محدود بود و این علم نه قسم است چنانکه درین جدول مودومی شود



# جدول ایت

قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
در بیان قسم اول ایت کلیه مفروضه که از زبان نویسنده این غرضی خواننده نفی می شود که عبارت است از کلماتی که محسوس می شود و در حقش در حق عام و خاص	در معقولات است که در جمیع شامل است بی جزئیات و مجموع و اسامی که در کلمات است حکایت بر معنی آن که کاذب	در کلمات است که در جمیع تخصیص می شود و در آن لکون در ادوات است شود و می گویند مجهول بود باشد معلوم قشود	در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات
در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات	در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات	در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات	در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات در بین ترکب کلمات
این قسم ششگون است که در کلام شعری و این نوع موازن تشخیص باشد و عقده و قصه بن حاصل شود و ادراک قیاس شعری خوانند			

و چون مستلزم نصف در است حکمت نظر کنند به این امری که مخالف نیست باشد  
این هم مبرور نیست و بعضی که دعوی دانش این فنون یا بعضی ازین فنون کنند و از منهای  
بر طرف باشند از غیر و تقصیر و نقصان است نه آنکه این علوم است از بر آن است شده  
باشد و این حجت دارد بلکه این علوم از چنان کس برادر است القوم اهدنا الصواب  
و الصدق و الصواب

مقاله اولی در قسم اخلاق  
حکما را اتفاق است که جمیع جنس فضایل که محتاج الیه است در اقسام چهارم  
منحصراست چنانکه درین جدول

حکمت	عفت	شجاعت	عزت
حکمت سبب صحت فکر است و تمیز بین امور باین حاصل می شود	عفت حالتی است که سبب بر نیز کار می باشد و نفس را از شهوات فانیته باز دارد	شجاعت حالتی است که سبب بر نیز کار می دل بود و خوف هر یکی ند و در از شهوات باز دارد	عزت در حالتی است که سبب بر نیز کار می دل بود و خوف هر یکی ند و در از شهوات باز دارد
و قوام حکمت در قوت فکر است	و قوام عفت در قوت شهوات است	و قوام شجاعت در قوت فضایل است	و قوام عزت در قوت افسوس است







فضای که از قدرت قفس پر صاعده می شود



وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ عَنْهُ وَمَا يُبْدِي لَهُمْ سُلُوكَ الْأَنْبِيَاءِ



حضرت علی له از قدرت شهر است جدا در می شود

[illegible]















۰ ۰  
عبد الوہاب

باد که بگویند خلق و حلق در برک او باد که بگوید طبع بود در رسد  
 در کمالی بایست که برین درجه باشد

[illegible]

عقود

تفہیم راہیں

تأمل فی این کلام و در هر

بکتابخانه

عزیز شہزاد

مجلس ششم در بیان فضیلت

مجلس ششم که در آن

در این شهر است  
در این شهر است

Handwritten notes in Persian script at the bottom of the page.

۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲  
 ۴۸۳  
 ۴۸۴  
 ۴۸۵  
 ۴۸۶  
 ۴۸۷  
 ۴۸۸  
 ۴۸۹  
 ۴۹۰  
 ۴۹۱

[illegible]

این مرتبه او فی است و قابل بیان نیست  
حصول این مرتبه بجمع سال است از آن پس هر دو سال یک مرتبه پیشرفت  
محل در وجه حدت و از خود و افاضات ملایق و در ظاهر است  
حمده و مدحت الهی سال

**کتابت حبیب**

معارف و معارف در مقام معرفت  
و محبت و معرفت آتش که قضا باطنیه

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰







اما معاش با وجود  
دوستان و یاران بدیدل  
و این دو گونه دوستی و یاری  
معاش با این راه سعادت

[illegible]

و چون دوستان اختیار کنند این

مردم تل و زر گویم که اهل نقصی و آن شوخ جوان توانند نمود	مردم شرف و بزرگ که در نفسی حلاج است خدا همه	مردم شش سخن عاقل با لب تیر خالی از حسنه دیده بزرگ در خوارات با لبش نیستند	اهل علم و دین و صنعت و فضل که در آفا دیده و قدرت تیر علم و بیان ز بهر دست نمود
---	---	--	---

ایمان و ایمان

[illegible]

اما مردم متوسط  
بیشتر چهارم را عند

صحب کلان انجمن و در خط بن سفید بن مشافین

مكة المكرمة

[illegible]























اول پنجشنبه ای که بر شنبه است و دوم پنجشنبه ای که بر دوشنبه است و سوم پنجشنبه ای که بر سه شنبه است  
فراغت حق بجای آوردن قضا نامش باز دادن گواهی کند معین مرده عمارت قبر و قضا  
کردن عمارت مساجد و جوامع و او را در روایت کردن و این است از نعمت خردمندانی  
که افعال خیر کردند این صدقه و او را از برای این

این امر نیز تمام شد

بر سر پر در محل محافظت است اگر کسی بخواهد در آنجا کند  
خود را بایست کند باشد

21

The image shows a page from a manuscript with a complex geometric diagram. The diagram consists of a large square divided into four quadrants by a diagonal line from the top-left to the bottom-right. The quadrants are further subdivided by lines parallel to the main diagonal and by lines connecting the midpoints of opposite sides. The text is written in Persian script, with some words in red ink (rubrication). The text is arranged in columns and rows, following the structure of the diagram. The top-left quadrant contains the text "تقدیر احوال" (Fate of Affairs) and "و احوال و مقدرات". The top-right quadrant contains "تقدیر احوال" (Fate of Affairs) and "و احوال و مقدرات". The bottom-left quadrant contains "تقدیر احوال" (Fate of Affairs) and "و احوال و مقدرات". The bottom-right quadrant contains "تقدیر احوال" (Fate of Affairs) and "و احوال و مقدرات". The central area of the diagram contains the text "تقدیر احوال" (Fate of Affairs) and "و احوال و مقدرات". The text is written in a cursive style, typical of Persian manuscripts. The red ink is used for headings and certain key words. The overall layout is highly structured and symmetrical.



شرطی که در پیش آمدن و اجابت  
و این شش شرط است که درین جدول می آید

شرط اول	شرط دوم	شرط سوم	شرط چهارم
محلی چهارگانه درین است و وسیع و در آن ایستاده	مشرق و مشرق آن تقدیر کنند	مسجد جامع درین شهر نباشد	در آن مسجد نباشد تقدیر کنند
همه مردم آن باشد	همه بختی و سهولت مردم نباشد	تا کسی از دین باشد	تا کسی از دین باشد
شرط پنجم	شرط ششم	شرط هفتم	شرط هشتم
مسکنان را ابرو نباشد	منزل خداوند شهر درین باشد که وسیع تر باشد	که در آن شهر درین از جهت محنت آن	باید که از آن مردم از آن شهر درین
یعنی هر که در آن باشد	در آن شهر درین مقام سازند	چه شهر که در آن اهل شهر را	چون کسی از آن آمد
چون آن شهر را نماند	نماند	نماند	نماند

نماند تا بر آن شهر اطلاق نماید  
حقیقه توان کرد

و این است پادشاه و پادشاه و پادشاه  
درین جدول می آید

شرط اول	شرط دوم	شرط سوم	شرط چهارم
مسکنان را ابرو نباشد	منزل خداوند شهر درین باشد که وسیع تر باشد	که در آن شهر درین از جهت محنت آن	باید که از آن مردم از آن شهر درین
یعنی هر که در آن باشد	در آن شهر درین مقام سازند	چه شهر که در آن اهل شهر را	چون کسی از آن آمد
چون آن شهر را نماند	نماند	نماند	نماند

و این است پادشاه و پادشاه و پادشاه  
درین جدول می آید



لا بد است در تیر از این صفات که درین عهد ملکی

[illegible]

در این روز نیز واجب بود که این فعالیت را نمایند

و باید که آیه بر سر قافیه و کلام تمام باشد  
و بعد از قافیه نفس نفوس باشد نه شمس و غیره  
و هر ساری استی که در قافیه و کلمات در قافیه قرار  
ندارد که در سبب سبب اولی است و سبب اولی نفس نفوس  
و در اینجا است که نفس نفوس است و سبب اولی  
و سبب اولی است که در اینجا است و سبب اولی  
و در اینجا است که نفس نفوس است و سبب اولی  
و سبب اولی است که در اینجا است و سبب اولی  
و در اینجا است که نفس نفوس است و سبب اولی  
و سبب اولی است که در اینجا است و سبب اولی

المکاتیب پادشاهان پادشاه است و پادشاه را در هر یک  
عبدالکریم بن محمد بن علی

بعد از آن که گفتارها را  
معنی دانست و این  
ابتدا بهی و این

و در اصله است بیان پادشاه و آنچه خواهد بود با او را می بیند بدین صفات که در صورت  
عبدان و غیره می بیند

است اما بعد از آنکه

[illegible]







این کتاب که به نام **فقه العباد** است یک مجلد است  
 برین احوال

باید که در این کتاب  
 در باب اول در بیان حد و حدیث  
 در باب دوم در بیان عتق و عتق  
 در باب سوم در بیان نکاح و نکاح  
 در باب چهارم در بیان طلاق و طلاق  
 در باب پنجم در بیان ارث و ارث  
 در باب ششم در بیان وصیت و وصیت  
 در باب هفتم در بیان ضمان و ضمان  
 در باب هشتم در بیان قرض و قرض  
 در باب نهم در بیان ید و ید  
 در باب دهم در بیان ید و ید  
 در باب یازدهم در بیان ید و ید  
 در باب بیستم در بیان ید و ید

این کتاب که به نام **فقه العباد** است  
 برین احوال

باید که در این کتاب  
 در باب اول در بیان حد و حدیث  
 در باب دوم در بیان عتق و عتق  
 در باب سوم در بیان نکاح و نکاح  
 در باب چهارم در بیان طلاق و طلاق  
 در باب پنجم در بیان ارث و ارث  
 در باب ششم در بیان وصیت و وصیت  
 در باب هفتم در بیان ضمان و ضمان  
 در باب هشتم در بیان قرض و قرض  
 در باب نهم در بیان ید و ید  
 در باب دهم در بیان ید و ید  
 در باب یازدهم در بیان ید و ید  
 در باب بیستم در بیان ید و ید

این کتاب که به نام **فقه العباد** است  
 برین احوال

باید که در این کتاب  
 در باب اول در بیان حد و حدیث  
 در باب دوم در بیان عتق و عتق  
 در باب سوم در بیان نکاح و نکاح  
 در باب چهارم در بیان طلاق و طلاق  
 در باب پنجم در بیان ارث و ارث  
 در باب ششم در بیان وصیت و وصیت  
 در باب هفتم در بیان ضمان و ضمان  
 در باب هشتم در بیان قرض و قرض  
 در باب نهم در بیان ید و ید  
 در باب دهم در بیان ید و ید  
 در باب یازدهم در بیان ید و ید  
 در باب بیستم در بیان ید و ید

این کتاب که به نام **فقه العباد** است  
 برین احوال

باید که در این کتاب  
 در باب اول در بیان حد و حدیث  
 در باب دوم در بیان عتق و عتق  
 در باب سوم در بیان نکاح و نکاح  
 در باب چهارم در بیان طلاق و طلاق  
 در باب پنجم در بیان ارث و ارث  
 در باب ششم در بیان وصیت و وصیت  
 در باب هفتم در بیان ضمان و ضمان  
 در باب هشتم در بیان قرض و قرض  
 در باب نهم در بیان ید و ید  
 در باب دهم در بیان ید و ید  
 در باب یازدهم در بیان ید و ید  
 در باب بیستم در بیان ید و ید







اینست که مردم را با غیبت نفس آلوده اند و با مدار علم عین شود  
 آنچه از دست رفت علم آن مخلوق را بچند ضاعه است کفایت دارد  
 حکمت باشد در است در صدق و آن صدق در حق در  
 حاصل نمیشد آنرا در دست ندارد و هر خواص حاذق  
 در بحث برین مردم است که مال جمع کنند و از آن بهره بردارند  
 مردم ادب بسیار که مردم با ادب منازعت نمایند  
 چون کسی خواهر که دشمن او را بداند و در احوال نفس گویند  
 آدمی بی عقل باشد صوری است لا روح  
 فقرت و غارت مردم را با بنادان بنیان باشد که منازعت بسیار است  
 اندک بی علم بهتر از بسیار بقیب و در پنج  
 ابدان محبت دارد بد که بجهت وسعت شمار ایشان بر نکند  
 برگاه دولت روی نماید شهرت خادم عقل شود  
 چون دولت برگردد عقل خادم شهرت شود  
 عقول از رفیع صبح است و در خیس روزان معند  
 باید که مردم در آینه روی خود نگاه کنند اگر نزدیک باشد زشت باشد  
 نفسی صبح این غم کند و اگر زشت باشد رو اندازد که  
 نفسی زشت از خود دور شود و در سنت با هم جمع شود  
 ابدان محبت دارد بد که در طبع نالند آن جزو دنا و نافرمانی  
 یعنی طبع ایشان در طبع نالند و نافرمانی باشد

اینست که مردم را با غیبت نفس آلوده اند و با مدار علم عین شود

مردی که در غیبت ادب است و مردی که در ادب است مردم  
 باید که در وقت بیخوشی غذا نخورند و در آن  
 یعنی طعام آنها در آخر نه که بخت نشوند و سبب مرض گردد  
 علم رنگ نفس است و رنگ دامن که از پرک پاک نیست  
 بی صفای دینی است که هر عالم در از صیقل صفای اخلاق  
 در بحث محاسن افعال حاصل باشد و صفای او  
 و اگر نفوذ باشد با مردم که با یکدیگر در میان  
 اخلاق مساوی افعال شریف باشد آن بنیان باشد  
 که در هر نفس از هر بر افشا و نفس او را از آن هم خطا باشد  
 مردم به تقرب نمایند با یکدیگر و چون بیدار نفس سرگشته  
 مردم بیک تقرب نمایند به یک نفس سرده  
 بر کس صحت باید کرد بر دانی که محکوم نادانی بود  
 در ضعیفی که بدست نوی گرفتار باشد و گوئی که اهل بیج بود  
 برین دشمن با دشمن است که در انقیاد خالص کن  
 زیرا که برین دشمن در مقام شهرت در آید از دشمنی برین آید و بنده  
 و بدوستی بل شد پس سید باد قدر باشد  
 عقل حق را در جمیع امور چنانکه نماند همیشه برست در دانی  
 از اعتدال پس سیدند که گفت که در دست تو سید گفت  
 اینست که در نامه است ایشان میکنند یعنی شهرت غیبت

اینست که مردم را با غیبت نفس آلوده اند و با مدار علم عین شود









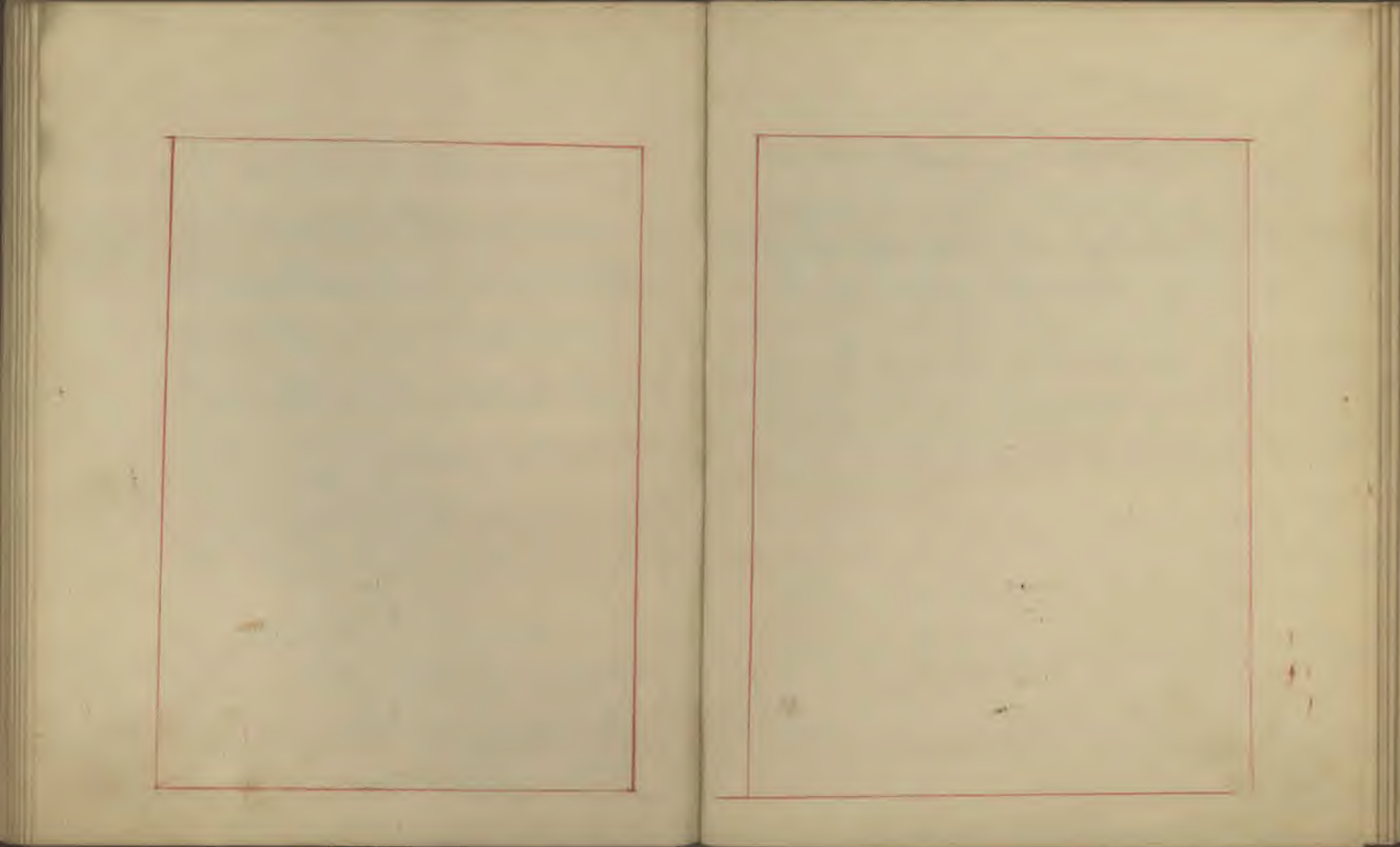






















دفعه اول	دفعه دوم	دفعه سوم	دفعه چهارم	دفعه پنجم
دفعه ششم	دفعه هفتم	دفعه هشتم	دفعه نهم	دفعه دهم
دفعه یازدهم	دفعه دوازدهم	دفعه سیزدهم	دفعه چهاردهم	دفعه پانزدهم
دفعه شانزدهم	دفعه هجدهم	دفعه نوزدهم	دفعه بیستم	دفعه بیست و یکم
دفعه بیست و دوم	دفعه بیست و سوم	دفعه بیست و چهارم	دفعه بیست و پنجم	دفعه بیست و ششم
دفعه بیست و هفتم	دفعه بیست و هشتم	دفعه بیست و نهم	دفعه بیست و دهم	دفعه بیست و یازدهم
دفعه بیست و دوازدهم	دفعه بیست و سیزدهم	دفعه بیست و چهاردهم	دفعه بیست و پنجم	دفعه بیست و ششم
دفعه بیست و هفتم	دفعه بیست و هشتم	دفعه بیست و نهم	دفعه بیست و دهم	دفعه بیست و یازدهم
دفعه بیست و دوازدهم	دفعه بیست و سیزدهم	دفعه بیست و چهاردهم	دفعه بیست و پنجم	دفعه بیست و ششم
دفعه بیست و هفتم	دفعه بیست و هشتم	دفعه بیست و نهم	دفعه بیست و دهم	دفعه بیست و یازدهم

**وجه استعمال نذره اول**  
 هرگاه بزرگ چنگل هر شود یا در شور باشند قوی میخیزد و در بعد کرم را سود دارد و در وقت  
 اوبس که در غفران و شکر بر قان سبزه  
 گوشت غلط است و بعد نای قوی را سود دارد و در کانی را که کارهای سخت کنند  
 و در دهنه او بگذرد و باید که سنگساز یا بماند بزرگ که بکشد بود  
 کانی که خور هستند که دل قوی سخت شود و بکشد این بکار دارند و به شربت دگر  
 بزرگ و هفتاد و یک نفی دایان قوی بکشد بدین دفعه بود  
 و گوشت این گوشت آدمی مانده بطبع و بران چون در جایی میخورند و است وقت شامه  
 و بران را سود دارد و در بران را زانین دارد و است  
 و بقره و اسب که در جراحی که مدت نماند و نماند نماند و است  
 باشد یا بدخودان خصم صاف شد که از همه جراحی و برتر رازیه  
 و هم بقره اسب که در کتب قدیمه و کتب قدیمه بکار آمده و این از همه است  
 شکر آرد و در دفعه اول را زانین دارد  
 و سودمند است و استوار اسود دارد و در کور و استوار و ای است و استوار  
 و در جوش گوشت بکشد و در دهنه بلی است و استوار

در کتب



[illegible]

فصل

و به استعمال لحدوم کتاب الطیبه

تجلی است بزرگ است قدر بخار عدد و یاد من مبین تر چنانکه شکست شود و گویند  
که مبین را بکار آورد و تحت بار و یاد است

بستانند و پاک کنند و بر دهن قوطم و زیتون و روغن حب الصبر و بر این بکشند  
 و بعد از آن بماند و متعلق بگویند و بر سر آن کنند فاجع را سوزد و دارد و صفت  
 هیچ حیوانی علی الاطلاق لطیف تر از این نیست و هرگاه در آب ریختند  
 باشد آب آن بداد و مسند یا در گلاب روت رفته اند آرد  
 این سیران را بستانند و پاک کنند و آب پخته تر بکشند و در آن بپوشند تا صبح  
 شود و بر زرد خیمه بر آن بکشند و بکشند آب پخته بپزند و گوشت را قوت دهد  
 این سیران بغایت اتم بود و در بیماری غیر کفایت دهد و آنرا که کسب عینه  
 و در خوردن است و تقوی را آید و در دماغ سیران  
 این سیران را بر کرم بپزند تا صبح و خوردن کسی را که هضم نماندنی و قوطم  
 بوده باشد جدا کنند و قوتش مانده و در دماغ و ریه باشد  
 گوشت این سیران علی الاطلاق نزدیک گوشت دراج و تیر و سنج این سخت لطیف  
 بود و پخته که زان خورند که زان و قوطم



















































انقباض	انقباض	انقباض	انقباض	انقباض
لباس	لباس	لباس	لباس	لباس
زبان	زبان	زبان	زبان	زبان
سوز	سوز	سوز	سوز	سوز
دندان	دندان	دندان	دندان	دندان
باد	باد	باد	باد	باد
سوز	سوز	سوز	سوز	سوز
لباس	لباس	لباس	لباس	لباس

انقباض

## وجه استعمال بنده انقباض

این بنده که سبانی بوده و بزرگ است و دست و پاهای او در میانها که بزرگ و سیر  
در آن کنند چون سداب در آن کنند و در آن کنند و در آن سیر ببرد  
در آن بن زردی که بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
با بن زردی که بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
چون در آن آب کنند و در آن آب کنند و در آن آب کنند و در آن آب کنند و در آن آب کنند  
بزرگ و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
این بنده که بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
در آن بنده که بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
این بنده که بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
بزرگ و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
در وقت چهار روز اول که بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
بزرگ و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
در اول بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است  
حور و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است و بزرگ است



























نقص	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال
در کمال	در کمال	در کمال	در کمال	در کمال

بی

# و به استعمال چند الفاظ که

این در هرستان بستانند و در زیر خاک کنند تا پاره شود و تری در هر  
 نهند بغایت سودمند و شفقت کند و الله اعلم  
 بغایت نفایح بود و بطنی آرد و خشک شود و همه بن را بریان دارد و با آب  
 و فامینه بگری خورند تا رخ بپوشد و الله اعلم  
 آرد این بستانند و بر دهن جز بر این کنند و حاصل بکند فامینه بگری  
 با دی یا بکشد و بخورند و عسل را بر دهن مشک بکشد و بگری  
 در تری بستانند و بزنند با آب و شیر و آن بخورند و بخواهم آرد این آرد با آب  
 کشیده خوانند و با گوشت پخته شفقت کند  
 بغایت بکند و سودمند است و این را بخواهم بخورند و خشک کنند و بوم  
 سیر یا بزنند و در آن بر بغایت سودمند است  
 این در تری بغایت لذتبخش بود و اگر گوشت پخته باغ بود و مشک و بگری  
 با آب بکشد و بریان آرد و همه بگری بود  
 با بکشد و بگری بکشد و بگری بکشد و بگری بکشد و بگری بکشد  
 لذتبخش بود و بگری بکشد و بگری بکشد و بگری بکشد و بگری بکشد







نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه
نصفه	نصفه	نصفه	نصفه	نصفه

یا

### در استعمال بنده انواع

این را در آذربایجان و شام و در موضع خود برایش نهند و بخورند و در دست  
 کند و خون در شکم باز گیرد و بسیار سخت بود  
 بستانند و بر دو پوست برون کنند و در آب آغازند بار اگر ده و دوازده بخورند  
 تا جستی از وی بشود و باید که کند هم بپزند و دانه اتم  
 بستانند و دانه اتمی برون کنند و بجای دانه اتمی بستانند و در دست  
 بادام آغازند و بر بادام و بر شب و دانه و بخورند نافع بود  
 این را در حال آغازند و بشه این بخورند و باینج بریان خورند و غایت سودمند  
 بود و در آب او سبکی کنند و طبعی خوانند و باغابند خورند  
 این در کجور و مرغهای که این باشد و در هوای سرد و سرد بسیار خورند و اصل و در آن  
 موضع نافع بود و در جایی دیگر است و خورند  
 در جایی دیگر است و در جایی دیگر است و خورند  
 بود و در وی گرمی است و در سبکی کنند  
 این پس همه جایی است و با بهتر و نافع و سبکی بود و بعد از آن است و خورند  
 هستند و چون نایت همه شش از او بود و دانه اتم







انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک
انفک	انفک	انفک	انفک	انفک

انفک

### وجه استعمال هذه الانواع

آن نیک بود که آب فی مشکو بود و آنچه در شیر کهنه سخت به بود و چون  
 در دهان بگشاید و بجزند سرده را در دهان بگشاید  
 این بهتر آن بود که از آب فی پزند فی مشکو و بگویند فی مشکو پخته و در دهان  
 اضافت کنند دفع باشد  
 این از قند کنند چنانکه بستانند کباب و با دی کنند و کافور را با  
 و سب در آن که پاک کرد و باشند از کف با فرام آرد و بگشاید و بپزند  
 این سید اکبر است فی الدنیا و الاخره و در همه عیال سود دارد و در کرم حراج را بکشد  
 و نشسته بر دام یا به هر طریقی در دهان بپزند  
 آب که آب گشاید و در دهان بگشاید و بپزند و در دهان  
 کنند و بپزند و در دهان بپزند و در دهان  
 بستانند و بپزند و در دهان بپزند و در دهان  
 و در دهان بپزند و در دهان بپزند و در دهان  
 بستانند و بپزند و در دهان بپزند و در دهان  
 دفع بود و فواید دارد و در دهان بپزند و در دهان















سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب
سبب	سبب	سبب	سبب	سبب

وجه استعمال بنده لا شرم

آب پیر کچرند و قدری گل بر روی آغشته و کوبیده و ناصافی شود و اندر روی  
 و پاشک پیرند نافع و سودمند باشد  
 این هم بر مثل شراب پیر پاشک پیرند از هر شکم بار که گل پاشک پیرند و پیرند  
 از جهت قوت صحت و خورند پاشک پیرند  
 آب نوت سبب پیرند باید که نیک سبب بود و هر یک می آب رطبی عمل دود  
 اسیر شراب کوری بر آغشته و قوام آورده نافع باشد  
 روغن آب و دمن و نیم گل کسین پیرند و خون نوت سبب کداز و بگو خوری  
 بر شراب پیرند و سبب پیرند نافع باشد  
 این شراب حبس مزاج پیرند که از جهت سرخ بران روغن پیرند و اگر کبیر و اگر از  
 جهت جوانان پیرند با رنجین و نبات  
 به دانه و در آب سبب پیرند و باید که یک چغندر باشد و آبش کبرند و شراب  
 بر تده و اگر چغندر باشد بچشند و آبش کبرند  
 اگر سبب پیرند و آنچه گرم و آن باشد جدا کنند و آب بران بچشند و پیرند  
 کبرند و پاشک پیرند و قوام آورده نافع بود















[illegible]

وید استعمال ہوتا ہے

در یکی بستانند و آب دروی کشند و در غوره بنهند و شب دروی اندازند و یک که بستانند  
بجای دیگر بکشند و بر سر جوب بنهند و صبح پرورده دروی بریزند  
آن بهتر بود که گشت سینه مرغ و بره با سم بکوبند و در رو به چکان دروی کشند  
و بخور در آفتابند و بپزند و کشند و ای تر بر آن بنهند نافع بود  
از سه گشت بزنده گشت مرغ و درو گشت کاه و گیاه و گندم را بکند از نه تا نهم شود  
و این گشته ها در آن کشند تا صاف شود که نافع باشد  
این هم از سه گشت کشند و با منقح بز کوفته و ستر و گرد و باد بخورد و در آفتاب بنهند و در آن  
در شتر بنهند و در شتر بر کوبند تا بپزد هم شود  
این هم با سه گشت و گندم در غوره بنهند تا بپزد هم شود و باید که هر چرخ من گشت  
یک من کشند و بود در آفتاب بپزند تا بپزد نافع باشد  
این را از انواع بزنده اهل الذمه تر آن بود که برنج با روغن کاه و بر آن کشند و آب  
جد بچشند و بر سر آن کشند و در هر منی برنج و در من و عسل حور نه  
بستانند گشت خرب و بپزند و کشند و برنج و گشت برای بزرگ کشند و در  
خشت و شیشه پاک کرده بمطهر بنهند و در آن بچشند نافع بود



سپید	سبز	زرد	قرمز	بنفش
سبز	زرد	قرمز	بنفش	سپید
بنفش	سپید	سبز	زرد	قرمز
قرمز	بنفش	سپید	سبز	زرد
زرد	قرمز	بنفش	سپید	سبز
سبز	زرد	قرمز	بنفش	سپید
سپید	سبز	زرد	قرمز	بنفش
بنفش	سپید	سبز	زرد	قرمز
قرمز	بنفش	سپید	سبز	زرد
زرد	قرمز	بنفش	سپید	سبز
سبز	زرد	قرمز	بنفش	سپید
سپید	سبز	زرد	قرمز	بنفش

وجه الشمال جزء الاطعمه

این را از سرکه انجوری پخته و گوشت کاه و کوفته حبیبیه و دیانه و کره و خباب  
و مغز بادام و دیگر ذرات در آن می کشند نافع بود  
گوشت مرغ بستانند پخته و بر روغن بادام بریان می کشند و اندک سرکه انجوری در آن  
می کشند و مغز بادام و تخم و پوست کنند و سنجید و شکر در آن می کشند نافع بود  
گوشت خربزه بستانند و آب پخته و بخیار و کاه و آب گاو و آب گاو و آب گاو  
با کنی در آن گوشت در آن می کشند و نافع برسد آن می کشند نافع بود  
هم برشال است پخته و در این حبیبیه و کاه و بادام بخان و دیانه و کره و گوشت پخته  
و روغن بجز شانه و در آن می کشند و روغن قهوه ای در آن می کشند نافع بود  
گوشت بزغاله خربزه و مغز جود است در این می کشند و کاه و کره و کره و کره  
تر با شکر می کشند و نافع باشد و لذت دارد  
بر ک می کشند و روغن ساق او و شکر و کره و بجز شانه و در آن می کشند و کره و کره و کره  
پخته و دیانه را با آن می کشند و مغز جود و کره و در آن می کشند نافع باشد  
ساق سجاری را داغ می کشند و آب گرم می کشند و در سران می کشند و دیگر آب  
جیره و گوشت بچینه برشته می کشند و در آن را بر سران می کشند و مغز جود و کره و کره









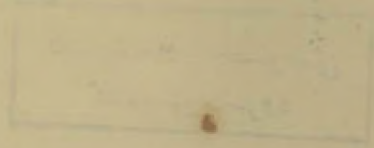














کتابخانه خصوصی  
غلامحسین - سرود